

تاریخ بلعمی

خبر فیروز بن یزدگرد

پس پیروز بملک بنشست و داد و عدل بگسترد، و بیست و شش سال پادشاه بود. پس چون از ملک او هفت سال بگذشت باران از آسمان بازاستاد بزمین عجم و آن سال قحط اندر جهان افتاد و طعام تنگ شد و فیروز بهر شهری کس فرستاد و بهمه نواحی نامه کرد که: "در خزانها بکنید و طعام همی خرید و بمن همی فرستید" و بفرمود که: "طعام از توانگران بستانید و بدرویشان دهید." پس رسولان و نامها بولایتها فرستاد که: "طعام هر شهری بدرویشان آن شهر دهید و طعام از شهری بشهری میرید" و گفت: "اگر درویشی از گرسنگی بمیرد بدلش توانگری بکشم." و خراج از مردمان برگرفت و آن سیاست و نیکویی کار بست و دو سال همچنان قحط بود. سال دیگر فیروز خواسته خویش بیرون آورد و بدرویشان بخشید و هفت سال آن تنگی بماند، و او چنان بداشت که بهمه پادشاهی وی جز یک تن کسی از گرسنگی نمرد، و بفرمود تا صد هزار درم جبایت کردند و بدرویشان دادند از جهت آن مرد. و فیروز اندر اول ستمکار بود چون این قحط بیامد توبه کرد، و چون ایزد سبحانه و تعالی آن توبه بپذیرفت و آن قحط از مردمان بر گرفت [و آن وقت رسم خراج نبود پس از آن قباد بن فیروزان ابتدا کرد و زمینها مساحت کرد و از پس قباد انوشیروان عادل خراج بر خلق نهاد و بقصه ایشان پیدا کنم که آنرا اصل چه بود و رسم چنان بود که از هر زمینی از آنچه بر آمدی از دانه و انگور و میوهها کارداران طبقی گرفتندی و عشر ستاندندی و بودی دو خمس بگرفتندی و چهار یک با مقدار آب و یادوری و مقدار تنگی زمین و بسیاری و اندکی آب.]

پس فیروز وظیفه سال دیگر و مؤنت از رعیت برداشت و مردمان اندر آسایش و امان بماندند. و چون چهارم سال برآمد و دانست که اندر

دست خلق چیزی نماند، خزینها بگشاد و هر چه اندر گنج خانه او بود از زر و سیم همه بیرون آورد و خروارهای درم و دینار همی آورد و همی فرستاد بسوی ملکان هر شهری، چون ملک روم و ملک هند و ملک ترک و ملک حبشه و از هر جایی طعامها بخروار می آوردند.

و پادشاهی خویش مردم را بتقدیر و اندازه همیداد و هفت سال آن قحط بداشت در مملکت عجم. و اندر پادشاهی وی درین هفت سال هیچکس از گرسنگی نمرده مرد و نه زن و نه خرد و نه بزرگ از نیکویی و سیاست وی جز آن یک تن. و ملکان دیگر را عجب آمد از آن سیاست او و تدبیر و حفظ لشکر و رعیت کردن او. و هر سال آن قحط سخت تر می شد تا چنان شد که به دجله و جیحون اندر آب نماند، و هر چه اندر پادشاهی وی چشمه آب ببود و کاریزها و رودها و مرغزارها همه خشک شد و هیچ گونه گیاه نرست، و وحوش بیابان و مرغان همه هلاک شدند تا بدان مملکت اندر مرغ نماند، و اندر بیابانها هیچ مرغ نپرید و هیچ دد و جهنده نماند و او جانهای خلق بتدبیر نگاه میداشت و طعام بتدبیر و تقدیر و اندازه خلایق را همیداد و کس از آن پادشاهی او بیرون نشد.

و فیروز همی شنید که رعیت همی گفتند که این ملک شوم است و تا جهان بوده است هرگز اینچنین سختی نبود، هر چند رعیت اینها میگفتند او از طعام دادن و احسان سست نشد و از آن صدقه که همیداد باز نگرفت. خدای تعالی دعا و تضرع خلق بشنید و چون هفت سال سپری شد، خدایتعالی باران فرستاد و چشمها و کاریزها آب گرفت و از زمین نبات برست و همه درختان میوه برآورد و باردار گشت.

و کار جهان راست بایستاد و خلق جهان بفراخی افتادند و سالی دوسه برآمد تا هر چه در پادشاهی وی شهری یا دیهی یا چاهی که در سال قحط ویران شده بود مردمان رفتند و همه را آبادان کردند و هر جای که خداوندش را قدرت آن نبود و خواسته نداشت که جایی آبادان کردی، او از خواسته خویش آبادان کرد تا همه پادشاهی او آبادان شد.

فصل در ذکر خبر خراج که در عهد قباد و انوشروان چگونه بنهادند

و پیش از قباد در جهان خراج نبود مگر ده یک و پنج یک و چهار یک ، و جایی بود که بیست یک گرفتندی ، بمقدار آبادانی و نزدیکی و دوری آب . پس قباد بفرمود تا همه مملکت را مساحت کردند تا خراج نهند و خمس و ربع و عشر بردارند . چون مساحت آغاز کردند ، قباد بمرد و وصیت کرد مر انوشروان را که این مساحت را تمام کن و خراج نه و مردمان را از سختی ده یک و پنج یک برهان و این را سببی بود که قباد چنین کرد و محمد بن جریر تمام نگفته است و من بگویم :

روزی قباد برنشسته و بروستای سواد اندر همیشه و موبد موبدان با وی بود . پس قباد تنها از پس صیدی شد ، و وقت انگور رسیدن بود ، قباد بسر کوهی رسید ، نظر کرد ، بزیر آن کوه دیهی دید ، چشم او بر زنی افتاد که بر سر تنوری ایستاده بود و نان همی پخت ، و پسرکی خرد سه ساله پیش وی ایستاده ، ناگاه بباغ اندر آمد و خوشه انگور بگرفت که بخورد ، آن زن پسرک را بزد و نگذاشت که آن انگور را بخورد ، و آن انگور از وی بازستد و بر شاخ رز بست . قباد را عجب آمد از بخیلی آن زن ، از کوه فرود آمد و بدر آن باغ رفت و آن زن را گفت : این رز از آن کیست ؟ گفت : از آن من . گفت : این کودک از آن کیست ؟ از آن من ، گفت : آن انگور را از وی چرا گرفتی و او را بزدی و این مقدار انگور بفرزند خود روا نداشتی ؟ زن گفت : ما را بر خواسته خویش امر نیست زیرا که ملک را اندرین نصیب است تا کس ملک نیاید و بهره ملک جدا نکند و حرز نکند ، ما دست بدین نیاریم کردن .

قباد گفت : این که تو همیگویی در همه پادشاهی چنین است ؟ گفت : همه جای چنین است . قباد را دل بسوخت بر رعیت ، و بر سر کوه برشد تا سپاه فراز آمدند و موبد موبدان بیامد . قباد این قصه باو بگفت و

گفت : من این قصه نپسندم که کس خواسته خود را تصرف نیارد کردن از جهت من و درخت بنشانند و بار آورد و از بهر من دست بدان نیارند کردن .

این را تدبیری کنید که مرا بر ایشان وظیفه بود و خواسته‌های ایشان برایشان مباح بود تا هر چه خواهند کنند .

موبد موبدان و وزیران گفتند : این را تدبیر آنست که زمینهای همه مملکت و رزها را همه مساحت کنند تا چند جفت بود و درختان بارآور بشمردی تا چند بود . پس بر هر جفتی زمین و جفتی رز و بر هر درختی بارآور خراجی معین کنی . بر هر جفتی زمین یک درم یا دو سه کم و بیش چنانکه واجب آید بحکم تنگی زمین و نزدیکی و دوری آب ، تا هر چه خواهند کنند و وظیفه بر ایشان درم بود و هر گاه که خواهند بستانند .

قباد گفت : چنین کنید ، و بخانه شد و مساحان را گرد کرد تا همه مملکت را مساحت کنند . و این بآخر عمر قباد بود ، و او را مرگ فراز آمد ، و هنوز مساحت تمام نکرده بودند . پس چون دانست که خواهد مرد ، انوشروان را بفرمود که این مساحت را تمام کن ، و این وظیفه خراج ینه ، انوشروان آن مساحت تمام کرد و خراج معین کرد .

Königsreich, Herrschaft	ملک
den Thron besteigen	(به) ملک نشستن
Gerechtigkeit	داد و عدل
verbreiten, ausbreiten	گستردن / گستراندن
zurückbleiben, ausbleiben	باز استادن / باز ایستادن
Perser, Nichtaraber	عجم
Hungernot	قحط
Speise	طعام
knapp werden	تنگ شدن
Gegend, Gebiet	نواحی (ناحیه)
Schatzkammer	خزانه
herausreißen, graben	کندن <کن>
Reich, mächtig	توانگر
(ein)nehmen	ستاندن <ستان>
arm /Armer	درویش
Gesandter	رسول
Provinz, Gegend, Land	ولایت
Hunger	گرسنگی
Ersatz	بدل
töten	کشتن <کش>
(Boden)Steuer	خراج
aufheben, abschaffen, beseitigen	برگرفتن
Maßnahme	سیاست
Güte, Gefälligkeit	نیکویی
anwenden	(به) کار بستن
Vermögen, Eigentum, Besitz	خواسته
schenken	بخشیدن
Enge, Knappheit, Not	تنگی
hier: sich sorgen, sich bemühen	داشتن <دار>

Person	تن
befehlen	فرمودن <فرما>
Dirham	درم
Steuer erheben, Abgabe einziehen	جبايت کردن
Wegen, für, um willen	از جهت
zunächst	اندر اول
Tyrann	ستمکار
bereuen, ein Gelöbnis ablegen	توبه کردن
hier: als	چون
Gott	ايزد
gepriesen	سبحانه
erhaben	تعالی
annehmen, akzeptieren	پذيرفتن
Brauch, Sitte	رسم
beginnen, anfangen	ابتدا کردن
messen, vermessen	مساحت کردن
Steuer auferlegen	(خراج) نهادن
Bericht, Erzählung	قصه
hier: aufzeigen	پيدا کردن
Ursache, Grund	اصل
wachsen, hervorgehen	برآمدن
Korn	دانه
Trauben	انگور
Steuereintreiber	کاردار
Schale	طبق
ein Zehntel	عشر
hier: es kam vor	بودی
ein Fünftel	خمس
entsprechend, gemessen an	(با + به) مقدار
Menge, Maße	مقدار

Geringfügigkeit, Dürftigkeit	اندکی
Pflicht, Verpflichtung, Abgabe	وظیفه
Abgabe (natural)	مؤنت
Untertan	رعیت
aufheben, außer Kraft setzen	برداشتن
Ruhe	آسایش
Sicherheit	امان
Aufbrechen (Zeit), hervorgehen	برآمدن
Schatzhaus	گنج خانه
Gold	زر
Silber	سیم
Gewichtmaß (entspricht 300 Kg), hier: tonnenweise	خروار
wie	چون
Abessinien	حبشه
das rechte Maß zuteilen	(به) تقدیر و اندازه دادن
Maßnahme	تدبیر
sich wundern	عجب آمدن
Schutz	حفظ
Heer	لشکر
Tigris	دجله
Oxus, Amu-Darja	جیحون
Quelle	چشمه
unterird. Bewässerungskanal	کاریز
Fluss	رود
Wiese	مرغزار
Art	گونه
Pflanze	گیاه
wachsen	رستن
wilde Tiere	وحوش

Wüste	بیابان
Vögel	مرغ
umkommen	هلاک شدن
fliegen	پریدن
Raubtier	دد
Huftier	جهنده
(be)schützen, (be)wahren, behüten	نگاه داشتن
Geschöpf, Kreatur, Wesen	خلایق (خلیقه)
unheilbringend	شوم
Gnade, Gunst	احسان
Schwach werden	سست شدن
Almosen/spende geben	صدقه دادن
zurückverlangen	باز گرفتن
demütiges Bitten, ergebenes Flehen	تضرع
beenden, ein Ende nehmen	سپری شدن
Pflanze	نبات
Früchte tragen	باردار گشتن
Überfluss	فراخی
Dorf	دیه
Brunnen	چاه
zerstört	ویران
urbanisieren	آبادان کردن
Macht, Kraft, Fähigkeit	قدرت
Kapitel	فصل
Erwähnung	ذکر
Epoche, Periode	عهد
festlegen, festsetzen, auferlegen, bestimmen, lagern, hinstellen, hinlegen, stellen	نهادن < نه >
(ver)messen	مساحت کردن
Testament	وصیت

befreien	رهانیدن
Grund	سبب
aufsitzen (Pferd)	برنشستن
ländliches Gebiet	روستا
Gebiet zw. Euphrat u. Tigris	سواد
Oberster zarathustrischer Priester	موبد موبدان
Beute	صید
Zeit der Traubenernte	وقت انگور رسیدن
schauen, beobachten, umher blicken	نظر کردن
Backgrube, Backofen	تنور
backen, kochen	پختن
klein	خرد
plötzlich	ناگاه
Garten	باغ
schlagen	زدن
wegnehmen, zurückverlangen	بازستدن
Ast, Zweig	شاخ
Weinstock, Rebe	رز
wundern, erstaunen	عجب آمدن
Geiz	بخیلی
Wem gehört?	از آن کیست؟
erlauben, zulassen	روا داشتن
Gewalt, Gebot, Befehl	امر
Anteil	نصیب
Person	کس
Vorteil, Anteil	بهره
aussortieren	جدا کردن
den Anteil berechnen	حرز کردن
(etw.) benützen	دست (به چیزی) اندر زدن
Mitleid haben	دل سوختن (بر کسی)

aufsteigen, hinaufgehen	بر شدن
heran kommen	فراز آمدن
gefallen, billigen	پسندیدن
Besitz	تصرف
(etw.) in Besitz nehmen	(در) تصرف آوردن (چیزی را)
einpflanzen	نشاندن
Früchte tragen	بار آوردن
Verpflichtung	وظیفه
Erlaubt	مباح
Flächenmaß, Paar	جفت
zählen	شمردن
festlegen	معین کردن
notwendig sein	واجب آمدن
gemäß, entsprechend	به حکم
Landvermesser	مساح
zusammen rufen, versammeln	گرد کردن